

## دادگاه مردمی محاکمه جمهوری اسلامی در دیوان لاسه، روزهای 25 تا 27 اکتبر 2012 در هلند



رئیس و هیئت قضات دادگاه ایران تریبونال در دیوان لاهه روزهای 25 تا 27 اکتبر 2012

خبرنگاران و رسانه ها درباره این دادگاه که محاکمه جمهوری اسلامی بمناسبت جنایات سالهای 1981 تا 1988 میلادی معروف به قتل و عام در زندانها که سال 1367 خورشیدی اوج آن بوده اند، گزارش نموده و هر کدام بسهم خود مطالبی را بیان داشته اند و اشاراتی نیز به پرسش دادستانها و پاسخ های شاهدان از زیر تیغ در رفته و خانواده های قربانیان این برهه از زمان راکرده اند. بنده که زندانی سیاسی نبوده ام، اما در این دادگاه حضور داشتم و با علاقه زیاد روند دادگاه را دنبال می کردم، می خواهم آنچه که یادداشت کرده و گوش داده ام برای تکمیل نواقص خود از رسانه ها نیز کمک گرفته و به صورت یک مقاله نیمه تصویری بعرض عزیزان علاقمند برسانم. من بعد از انقلاب به ایران رفته بودم که بمانم و در خدمت انقلاب ضد دیکتاتوری ملت های ایرن باشم، با تأسف فراوان باید گفت با وصف این که هیچ کاری خلاف خواست برحق مردمان ملت های ایران نکرده بودم، قصد داشتند مرا که بدرستی ضد حاکمیت مذهبی در جامعه بودم، دستگیر کنند و بدون شک همین بلاهای تکان دهنده ای را که در سالن دادگاه شنیده شدند، بر سر منم بی آورند و نهایتا اگر متوجه می شدند که مسلمان نیستم، بلکه وابسته به مردم یارسان هستم که اصلا نماز ندارند، بدون شک مرا به دلیل فعالیت قلمی ام می کشتند. اگر چنین روزی پیش می آمد، به قول یکی از این زندانیان سیاسی، به یقین می گفتم "خودتان را زیاد خسته نکنید که باشکنجه اعتراف از من بگیریید و من خودم را از هم اکنون مرده می دانم"، خوشبختانه آن روز نیامد. بهر حال در آخرین لحظه، توسط یک فدائی اکثریت با وفا که با ایده سیاسی من نیز موافق نبود، توانستم از دست این جنایت کاران حدود 31 سال پیش، جان سالم بدر برم و اکنون در این دادگاه مردمی شرکت می نمایم. می گویم جان سالم بدر برم، زیرا روز بعد از پروازم مأموران جهل خانه محل اقامت مرا که منزل یکی از اقوام بود محاصره کرده و خانه را زیر رو نموده بودند که مدرکی بدست آورند. بهمین دلیل اگر بدست می آوردند که امکانش نبود، زیرا من کاری نکرده بودم، جز خدمت بمردم، برای آن خانواده فامیل، مشکل ایجاد می شد که آنها اصلا سیاسی هم نبودند. به علاوه، آنطور که اشاره شد، خوشبختانه من جز کار تحقیقات دانشگاهی در امور تاریخ، هیچ کاری دیگر نکرده بودم. با این توصیف بدون شک اگر مرا می گرفتند گرچه ضعیفم و هرگز قهرمان نبوده و نیستم، اما حاضر می شدم بمیرم و چیزی نگویم که به سود این آقایان و یا به زیان رفقای مبارزم باشد. خوشبختانه دستگیر نشدم و این داغ بردل آنها ماند. با تأسف باید گفت که همه فعالان سیاسی ایرانی (فارس،

آذری، کرد، بلوچ، عرب و ترکمن)، بویژه فعالان کرد در خارج از کشور هم امان ندارند و اگر کسی غیر این بیاندیشد، پنبه در گوش گذاشتن است. ترورهای خارج از کشور از جمله برخی از آنها که بخاطر می آورم، مانند غلام کشاورز که خانم محترم آن زنده یاد، درایران تربیونال دردیوان لاهه، حضورداشت، دکترشاه پوریختیار، دکترکاظم رجوی ودهها شخصیت مبارز دیگر ازجمله آنهارهبران احزاب کردی مانند؛ زنده یادان دکترقاسملو و دکتر شرفکندی و همراهان آنان ونیز دهها پیش مرگه فعال دیگر، می توان برشمرد. من درسخرانی که در برلن به مناسبت 20مین سالگرد ترور میکونوس داشتم، باصراحت در مقابل حضارگفتم که بیست سال زیادی زنده ام و قاتلین جمهوری اسلامی می بایستی مرا نیز همراه دکتر شرف کندی ترور می کردند. طبیعی است و باید گفته شود که 31 سال پیش این جنایت کاران اگر مراگرفته بودند، شکی درآن نبود آن گونه که اشاره شد، بعنوان وابسته به آئین یاری وملت کرد یارسانی و هواداری ازحزبی چپ که الفبای سیاسی را به اینها یاد داده بود، نخست خوادم می کردند و سپس با شکنجه می کشتندم. همان طور که "برای قدر دانی" سیاست مداران و فیلسوفان این حزب را نمک ناشناسانه خوار کردند و کشتند. یک چیزرا باید بااطمینان گفت: اگر منمهم عمرم بقاء نکند که سرنگونی این رژیم قرون وسطائی را ببینم، مبارزان دیگر، رهبران به قول دکتر بنی صدر"ملا تاربا را" بجهنم واصل خواهند کرد. آن جایی که باصطلاح و در رؤیا و خواب حوریان در انتظارشان باید باشند!! من می گویم بیچاره به آنهایی که به این وعده پیغمبر اسلام باور می کنند که دراحادیث گفته است: در بهشت ویلائی برای هر شهید در راه خدا، ساخته اند که درآن 70 حجره و درهر حجره 70 تخت و برهر تخت 70 فرش و برهر فرش 70 حوری فقط درانتظار یک شهید درراه خدا است! من نمی دانم این همه حوری برای 300 هزار آخوند (رقم متعلق به سی و سه سال پیش است، حالا شاید چند برابر شده باشند) از کجا می توان تهیه نمود؟! بفرض اگر فقط بهر شیخ و مؤمن چهار حوری بدهند نه 70 بتوان 4! این خداوند بزرگ کار دیگری ندارد که انجام دهد، فقط بفکر خلق کردن حوریان بهشتی برای انتحاریون وبه بهشت رفتگان باید باشد؟! حالا دگر از بقیه بوزینه ها می گذریم که عمامه بر سر نیستند و شهید هم نشده اند اما به امید حوریان بهشتی و نماز خواندن مهر سیاهی بر پیشانی دارند و بوعده این بهشت خیالی دل خوش کرده اند. یک حساب سر انگشتی دست این متقلبین عوامغریب را باز می کند. حسابش را بکنید، ما در جنگ ایران و عراق حدود یک میلیون جوان شهید دادیم و همه باید 70 بتوان 4 حوری را داشته باشند. اگر به هر آخوند ومؤمنان بهشتی فقط چهار حوری برسد و بنا به گفته پیامبر برای هر شهید 70 بتوان 4 باشد، رقمی نجومی خواهد شد! مگر نه؟، پس کار این خداوند بسیار زیاد است! خوانندگان عزیز می بخشند این نکته کمترین ارتباطی به موضوع داشت، اما می بایستی آورده شود.

در هرصورت با وصف اینکه از جمهوری اسلامی ایران، از طریق سفارت اش درلااه رسما، دعوت شده بود که در این دادگاه شرکت نماید و از جمله اگر شاهدان، یعنی همان جان بدر بردگان از زیر تیغ جلاد و خانواده های قربانیان بی گناه، چیزی خلاف واقعیت گفتند، با ارائه سند اعتراض نمایند و بعلاوه قادر باشند بعنوان متهم به جنایت، ازخود دفاع کنند، اما متأسفانه، جمهوری اسلامی حتا از پاسخ به نامه رسمی، مبنی بر اینکه شرکت خواهد کرد یا نه، خود داری نمود. یک نکته را باید در اینجا یادآوری کرد، این نوع دادگاهها برعکس دادگاههای چند دقیقه ای جمهوری اسلامی، که همه شاهدان و شاکیان، جدا از هم، مسئله محرومیت از وکیل مدافع و اعتراف گرفتن باشکنجه و محکومیت بجرمهای بسیار سنگین درآن دادگاههای چند دقیقه ای را طرح نمودند، این نوع دادگاهها را می توان یک

دادگاه آزاد و غیر وابسته دانست. بدین ترتیب متهمی مانند جمهوری اسلامی حتما می توانست و می تواند با وکیل مدافع از خود دفاع کند و قضات متخصص و متبحر در این باره قضاوت نمایند. پس می توان با صراحت گفت که ایران تریبونال دردیوان لاهه یک دادگاه عادلانه بوده، گرچه قدرت اجرائی ندارد و سمبولیک است، اما دادستانها، هر شاهد و شاکی را سؤال پیچ می کردند و اگر پاسخ قانع کننده و مستند نمی بود، شاهد را رها نمی نمودند. در این دادگاه تاریخی باوصف ضایعه جبران ناپذیر برای قربانیان فاجعه سالهای شصت بیعدمی توان با اطمینان گفت بازنده اصلی جمهوری جنایتکار اسلامی در سطح جهان بود. بدون شک اگر جمهوری اسلامی در دادگاه شرکت می کرد، در اذهان عمومی جهان و ایران با وصف مجرم بودن به سود خودش می توانست باشد.

بنظر من و میلیونها انسان دمکرات پاسخ نگفتن جمهوری اسلامی به نامه و شرکت نکردن او در دادگاه، به این دلیل بوده است که چیزی برای گفتن و دفاع از خود نداشته است. این جنایات غیرقابل بخشش سالهای از بدو انقلاب حتا تا به امروز را، بی تردید، دربر می گیرد. البته گردانندگان جمهوری اسلامی با تعبیر احمقانه دیگری، که مثلا "دشمن" را باید نابود کرد، همه این اعمال فجیع را انجام داده اند. زیرانه بازرسان از بازرسی اطلاع دقیقی داشته و دارند و نه قضات قاضی بودند و دارای علم و دانش قضاوت و احساس انسانی. در صورتی که نکته دشمنی و نابودی دشمن در قاموس هیچ انسان دمکراتی یافت نمی شود و اگر دمکراتها پیروز شوند، مطلقا حتا با خود اینها که قاتل هستند چنین رفتار وحشیانه ای نخواهند کرد که آنها با زندانیان سیاسی و حق طلب کرده اند. ما ایمان داریم که اگر جمهوری اسلامی این حق کشی هارا انجام نداده بود و روزنه ای برای دفاع از خود می داشت، نمی خواست در سطح بین المللی آبروی رفته اش باز بیشتر برده شود.

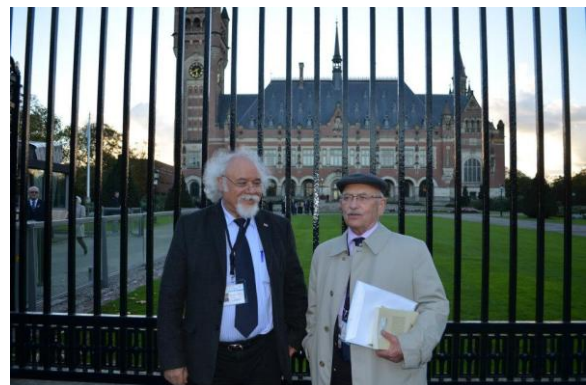
در این دادگاه کل مسایلی که شاهدان داخلی و خارجی مطرح می کردند، بسیار تکان دهنده بودند. در واقع من برای اولین بار بود که شهامت یک تواب را، مهدی معمار پور، می دیدم و می شنیدم. او به گناه خود اعتراف می کرد و می گفت او را تا آن اندازه تحت شکنجه و فشار گذاشته اند که نمی دانسته چکار دارد می کند و با گریه می گفت 28 سال است، زجر می کشد. من به قول یکی از فیلسوفان ایران که او را با خواری و گالیله وار کشتند، می گویم: "همه نمی توانند قهرمان باشند. همه نمی توانند خسرو روزبه، (همایون کتیرائی)، خسرو گل سرخی و کرامت الله دانشیان بشوند". بعضی انسانها بایک جوالدوز و یا یک ضربه شلاق همه چیز را رو می کنند. اگر چه اکثر این عزیزان جان بدر برده زیر پاهایشان در اثر شلاق به پانسمان رسیده و مقاومت کرده اند و نمی خواسته اند رفقاییشان را لو بدهند، اما اگر هم لو می دادند، من تقصیر برای مثال این تواب و ایرج مصداقی انزجار نویس را نمی گیرم، آنها به خاطر حفظ جان خود دست به چنین کاری زده اند. منتها این نکته که به آن اعتراف شده و یا انزجار از سازمان داده شده، هرگز و به هیچ وجه تأیید نخواهد شد و کار درستی به حساب نمی آید. لذا بنده به آنها و آدمهای نظیر آنها و خود من توصیه می کنم، اگر قدرت مقاومت نداریم از معرکه دوری کنیم و قهرمان بازی در نیاوریم. راههای دگر برای مبارزه فراوان است. از جمله همین شهادت دادن نظیر دختر قهرمان کرد آذر آل کنعان، در بخش اول دادگاه ایران تریبونال در لندن، خود نوعی مبارزه علیه سیستم های جهل است و لکه ننگ و نا زدو دنی

بر دامان عاملان آن در تاریخ باقی خواهد ماند. در دادگاه لاهه ایران تریبونال تعدادی حدود 75 نفر شاهد از شخصیت‌های حقوقی و جان بدر بردگان و خانواده های جان باخته گان، همانند پروفیسور موریس کاپیتورن حقوقدان کانادائی و گزارشگر ویژه پیشین سازمان ملل برای ایران و اکنون استاد حقوق در دانشگاه ونکوور کانادا، آقای دکتر متین دفتری حقوقدان ایرانی، خانم لیلا قلعه بانی که دوبرادرش را اعدام کرده اند و سحر عزیز و جوان که والدینش را در سنین سه سالگی از دست داده و خانم ملکه مصطفی سلطانی که شوهر و پنج برادر را از دست داده است و دهها شاهد دیگر حضور داشتند که می بایستی در این دیوان از واقعیت زجر آور سخن بگویند نخستین شاهد، آقای موریس کاپیتورن بود. او در پاسخ به یکی از پرسشهای دادستانی گفت: آنچه من در گزارشم نوشته و ارائه داده ام درست است و آن را تأیید می کنم. او در یک بحث خصوصی با نگارنده گفت: "کسی از ترس رژیم، جرأت نمی کرد مسایلی که اینجا مطرح می شود، با من در میان بگذارد که من در گزارشم مفصل تر بیاورم". حتما خوانندگان ارجمند گزارش ایشان را در رسانه ها و بویژه در وبسایت رادیو کوردانه، شهرزاد نیوز و دیگر رسانه ها دیده و خوانده اند.



پروفیسور موریس کاپیتورن به عنوان شاهد در دادگاه لاهه ایران تریبونال 2012. 10. 25

نگارنده و موریس کاپیتورن در دادگاه ایران تریبونال لاهه در این دیدار کوتاه بحثی بر سر آن گزارش ایشان به سازمان ملل بود و قدردانی نگارنده از این گزارشگر بین المللی بدان دلیل که برای نخستین بار نام یارسانیان به عنوان وابستگان به آئینی اقلیت غیر اسلامی در آن آورده شده بود. در این میان سپاسگذاری شد از توجه به نامه نگارنده در این رابطه و آرزو شد و جدا کوشش بعمل خواهد آمد که روزی پیروان آئین یاری که در ایران بیش از دو ونیم میلیون هستند، همانند بهائیان که فقط سی هزار نفر در ایران بودند، نماینده ای در سازمان ملل داشته باشند و صدای رسای آنان بیشتر به گوش مردم جهان رسانده شود.



دکتر متین دفتری بعنوان شاهد در دادگاه لاهه ایران تریبونال 2012. 10. 25

نگارنده با دکتر متین دفتری در جلو دیوان عال دادگاه لاهه در هلند ایشان نیز این دادگاه را و نتایج آن را مثبت ارزیابی کردند و از نظر حقوقی یک گام بلند به پیش برای افشای این سیستم ضد مردمی می دانستند.

شاهد بعدی همین آقای دکتر متین دفتری بودند که توضیحاتی در مورد منحل نمودن کانون وکلا که ایشان دبیر دوم آن بودند، دادند و بر خوردهای غیر حقوقی و غیر دموکراتیک بود که قضات و وکلا از همان اوایل انقلاب می کردند. دکتر هدایت الله متین دفتری دبیر دوم کانون وکلای حقوقی ایران و نوی دختری، زنده یاد دکتر محمد مصدق هستند.



آنه بورلی سازمان از عفو بین الملل

یکی دیگر از شاهدان، خانم آنه بورلی نماینده سازمان عفو بین المللی و متخصص در امور رعایت حقوق انسانی در ایران و یونان بودند. ایشان هم، آنچه که در گزارش به دادگاه تقدیم نموده بود، تأیید کردند و ما برای جلو گیری از طول کلام در اینجا نمی آوریم و علاقه مندان را به رسانه ها در این مورد راهنمایی می کنیم. او در مورد تجاوز به زنان زندانی گزارشاتی از آنها دریافت کرده و مفصل نوشته است. دادستان می پرسد: تجاوز در زندان های جمهوری اسلامی به زنان رایج بود و حتی زنان به مدت یک هفته ناپدید می شدند درست است؟ آنه بورلی می گفت: بلی، دادستان در ادامه پرسید: که زنی در لندن توضیح داده که در زندان به او تجاوز کردند. درست است؟ آنه بورلی با صراحت گفت: بلی. آنه بورلی در ادامه گفت: محاکمه عادلانه در زمان شاه نیز وجود نداشت و در حکومت اسلامی هم همین طور. اما در مقایسه، در جمهوری اسلامی محاکمات نا عادلانه بیشتر است.



### ملکه مصطفی سلطانی

خانم ملکه مصطفی سلطانی، خواهر زنده یاد فؤاد مصطفی سلطانی، یکی از بنیانگذاران کومله، که چهار برادر او را اعدام و یک برادر دیگر را در جمهوری اسلامی کشته اند و در همان ایام شوهر او دکتر جعفر شفیعی با یک تصادف مشکوک در کردستان عراق کشته شد، شاهد دیگر بود. خانم ملکه مصطفی سلطانی با آه و زجر گفت: پنج نفر از برادران من را جمهوری اسلامی از بین برده است. چهار برادرم را اعدام کردند و یکی را در راه کشتند.



### شورا مکارمی دردادگاه ایران تریبونال بعنوان شاهد

خانم شورا مکارمی شاهد بعدی بود و به دادگاه گفت: هنگامی که مادر مرا دستگیر کردند من هشت ماهه بودم و هشت ساله در فرانسه بودم. مادرم را در قتل عام 1988 زندانیان سیاسی اعدام کردند. این خانم جوان بسیار ناراحت بود و دلش می خواهد که جمهوری اسلامی عادلانه مجرم شناخته شود و پاسخگو باشد که چرا فرزندی بدون مادر باید رشد کند؟ مادری که هیچ گناهی مرتکب نشده بوده. شورا مکارمی دختری جوان که به هنگام دستگیری مادرش آنطور که اشاره شد، هشت ماهه بوده است. نامه های پدر بزرگ را همراه با مطالبی از خود در یک کتاب به زبان فرانسه منتشر کرده است. شورا از خاله اش هم می نویسد که به هنگام دست گیری باردار بوده و هنگام اعدام معلوم نمی شود که آیا او را حامله اعدام کرده اند یا چه بلایی بر سر بچه اش آمده است. مادرش نیز در سال 67 به جوخه های اعدام سپرده می شود. شکنجه هایی که بر این دو زن قهرمان رفته است در باورها نمی گنجند.



امیر اتیابی بعنوان شاهد، یکی از اعضای سازمان جوانان حزب توده ایران دادستانی به شاهد بعدی گفت: لطفا خودتان را معرفی کنید؟ من امیر اتیابی هستم. من در زمان دست گیری عضو سازمان جوانان حزب توده ایران بودم. من درطول مبارزه ام هرگز به مبارزه خشونت آمیز و مسلحانه دست نزده ام. سازمان ماسعی می کرد مبارزه قانونی بکند. حتی تلاش از درون حکومت اصلاح طلبان، آن هم در حفظ رژیم آغاز کرد باز هم حکومت اسلامی ما را تحمل نمی کرد ومانند دیگران، اما باتأخیر سرکوب نمود. درواقعی ما مبارزه قانونی می کردیم. هنگامی که فعالیت ما را هم ممنوع کردند، دستگیری و زندانی و اعدام آغاز شد. آن گونه که آورده شده، شما را درسال 1362 دستگیر کردند و به زندان اوین فرستادند، درست است؟ بلی. من اواخر 62 وارد زندان اوین شدم که در آن موقع، کمی شکنجه ها نیز کم شده بود. شما در سال 1988 در قتل عام زندانیان در زندان بودید مشاهده شما چیست؟ این قتل عام سال 1367، کاملاً سازمان دهی شده بود. هنگامی که سرکوب نیروهای سیاسی آغاز شد برخی مقامات حکومت می گفتند **هیچ زندانی دستگیر شده نباید بیرون برود مگر این که تواب شود.** "بنابراین گفته، اکثر آنهایی که آزاد شده اند یاتوبه کرده و یا انزجارنامه نوشته اند". در بند ما آن زمان اعدام، 52 نفر بودند که من اسامی 26 نفر از اعدامیان را دارم. یک نفر مجاهد بود و بقیه توده ای و اکثریتی بودند. برخی از آنها، اعضای رهبری حزب توده ایران و مشاورین بودند.



جلیل شرحانی در پشت میز شاهدین

نوبت به شهادت جلیل شرحانی از خلق عرب رسید. او در آن زمان یک جوان نابالغ بود. جلیل شرحانی از خلق عرب ایرانی که سه نفر از خانواده اش را از دست داده است، می گوید فقط به خاطر عرب بودن و به اتهام جاسوسی بر ای کشورهای عربی پدر و عمو و برادر مرا کشتند.

او می گوید نزدیک ساعت ده صبح برادر و عمویش و پدرش دستگیر شدند و نزدیک ساعت 11 یا یازده و نیم جسد های برادر و عمویش همراه با 15 نفر در فرمانداری سوسنگرد در کامیون ها گذاشته شده بودند. شاید بین یک ساعت تا یک ساعت و نیم اعدام شدند. جنازه پدرم را تا کنون نیافته ایم و نمی دانیم در کجا بخاک سپرده شده است.



### شکوفه سخی، در هنگام شرح وقایع در حضور دادگاه

نوبت پرسش به شکوفه سخی رسید که شرح تابوت یا قیامت در زندانها، هولناک است: شکوفه سخی می گوید: تابوتها یا قیامت از تخته هایی به اندازه یک متر ارتفاع و یک متر طول ساخته شده بودند و هر زندانی در 85 سانتی متر در دو متر جا داشت و ما را بغل هم می نشاندند نفر اول رو به دیوار و بعدی رو به پشت دیگری. مبتکر این تابوت ها حاج داود رحمانی مسئول زندان قزل حصار بود. در روز 7 مرداد 1367 کشتار آغاز شد. روزی که جنگ تمام شده بود خمینی جام زهر را نوشیده بود و مجاهدین گویا حمله کرده بودند. من و مهدی دربند 8 قزل حصارگوهر دشت بودیم. داود لشگری به سه نماینده ما گفته بود که می خواهیم فاضل آب زندان را درست کنیم. گویا این بهانه ای بود که 600 مجاهد و 450 زندانی چپ را به اوین ببرند و آنجا اعدام کنند. عباس رئیسی (پیکاری) می گفت که من دیگر حوصله زندگی کردن ندارم و خود کشی کرد. در واقع چهارده تا پانزده ساعت از بیست و چهار ساعت شبانه روز چشم ما را بسته بودند و بی سر و صدا می نشستیم. فقط هنگام توالی چشم ما را باز می کردند. من هشت ماه و نیم در این تابوت مرگ بودم.



### نیما سروسنانی و فیلم مستند

هنگامی که نیما سروسنانی پشت میز شاهدین نشست، گزارشش با نمایش فیلمی مستند و مصاحبه با یک قبر کن آغاز شد. این یکی دیگر از اسنادی بود که انکار پذیر نمی



توانست باشد. نیما یک خبرنگار جوان در تلویزیون سوئد است. مطالبی که مطرح می کرد، با فیلم مستند نیز نشان می داد. او این فیلم را برای اولین بار در این دادگاه بنمایش می گذاشت و خواهش کرد کسی از آن فیلم یا عکس نگیرد، چون هم مصاحبه شونده و همه دیگر افراد در فیلم هنوز در ایران هستند.



### مهدی اصلانی

مهدی اصلانی از نیروهای چپ است. او گفت: من گوهردشتی و بند هشتی هستم. 24 سال است در همان جا ایستاده ام. من در حال حاضر این جا هستم تا گزارش یک جنایت غریب و مکرر را بدهم. کامیون هایی که جنازه بارزدند و می دیدم. من 24 سال است در همان جا ایستاده ام. من از دریچه ای از بند هشت، کسانی را دیدم که حسینه و کامیون هارا تمیز می کردند. خدا در آن شب جهنمی کجا بود؟ احتمالا ملائک بادش می زدند و فرمان به دست نمایندگان زمین اش داده بود.

دادستان گفت: لطفا خودتان را معرفی کنید، من مهدی اصلانی هستم. اما پیش از آن که به پرسش ها پاسخ بدهم تمایل دارم بیوگرافی خود را به اطلاع حضار برسانم؟ بنده 8 زندان گوهردشت. درست 24 سال پیش هنگامی که دارها را جمع می کردند و خون شویی می کردند به خانواده ها اطلاع دادند به مکان هایی در تهران مراجعه کنند. خانواده ها، در مکان های تعیین شده تجمع کردند. در این تجمع، مادری را احضار می کنند کیفی را به او می دهند و این مادر روی فرش خیابان از حال می رود. مادر ریاحی دو ساک؛ مادر رضایی چهار ساک و الی آخر...

دادستان پرسید: شما گفتید بند هشت ویژه بود منظورتان چیست؟ اصلانی گفت: این بند بیش ترین حادثه را شاهد بود. یکی از شب های نیمه مرداد بود که کامیون های یخچال داری که معمولا برای حمل گوشت استفاده می شد شب ها در جایی پارک می شدند و کسانی را می دیدیم که ماسک زده اند و سمپاشی می کنند. آنها، همواره مشغول کار بودند. بعدا متوجه شدیم در آن مکان، زندانیان را دار می زدند و برای این که در گرما بو ندهند سمپاشی می کردند. و جنازه ها را نیز در این کامیون های یخچال دار می انداختند و می بردند؟

موقعی که نوبت ما رسید دقیقا پنجم شهریور ماه بود. دیدیم بچه ها از بند بالا پا می زدند گویا آنها را پیش هیئت مرگ می بردند. روز بعد نوبت بند ما، یعنی بند هشت بود. ما را پیش داود لشکری سر نگهبان و مدیر داخلی زندان و ناصریان دادپار زندان بردند. بیشتر کسانی را که در تابستان 67 کشتند از شیوه دار زدن استفاده کردند و هنوز هم این کشتار، یک رازدولتی است. ناگهان پاسداران درها را باز کردند و گفتند ده نفر اول به سوی هیئت. منم جزو این ده نفر بودم. ده نفر ایستادیم تا پاسدار فرمان حرکت داد. در این فرمان ها چپ و راست پیچیدن که من اول صف بودم یک دفعه اشتباهی پیچیدم، صف شکست. این بار من اول صف نبودم. جهان بخش از بچه های فدایی در

صف اول قرار گرفت. ما را آوردند جلو اتاقی نشاندهند. جهان بخش که نفر اول بود به اتاق رفت و بیرون آمد به سمت چپ بردند. احتمالاً بردند و دارش زدند و در آن کامیون های یخچال دار که ما از بند هشت می دیدم قرار دادند. هیچ کدام از زندانیان دهه شصت، وکیل مدافع نداشتند. حاجی داود می گفت: مهم نیست شما توبه کنید باید محرز شود که توبه کرده اید. در تابستان 67، کسانی که از حاج آقا نیری پرسیده بودند چرا سوال می کنید مسلمانی و یا مارکسیست. جواب داده بود می خواهیم آن ها از همدیگر جدا کنیم. بنابراین، ویژگی کشتار 67 با دروغ و فریب صورت گرفت. من دو بار در مقابل هیئت مرگ قرار گرفتم. بار اول شهریور 67 بود. قطعاً کسانی که در تابوت های حاجی داود رحمانی بودند سختی بیشتری کشیدند. من 1363 به زندان رفتم. دوستانی که از تابوت ها گفتند ما گفتیم چه خوب که ما نبودیم. اما در سال 67 ما چیزهایی دیدیم که دیگران می گفتند چه خوب که ما نبودیم. اما کسانی چون شکوفه، هردو را دیدند و عمیق ترین مساله را تصویر نمودند.



### ایرج مصداقی

دادستانی از شاهد بعدی ایرج مصداقی پرسید: آیا شما در 1960 در تهران متولد شده اید؟ بلی. شما در سال 1977 از ایران به آمریکا رفتید. اما در سال 79 به ایران برگشتید. درست است؟ بلی. من بین سال های 1981 تا 1991 زندان بودم و در سال 91، همراه خانواده ام به ترکیه فرار کردیم و به سوئد رفتیم. بار اول دستگیر شدم یک ماه و نیم در زندان بودم بعد آزاد شدم. چگونه دستگیر شدید؟ توسط یکی از بستگانم شناسایی شدم و دستگیر شدم. من یکی از آدم های خوش شانسی بودم که آزاد شدم. وقتی آزاد شدم در یک شرکت برقی کار می کردم. بار دوم در این جا دستگیر شدم. نخست مرا به یکی از کمیته های و بعد نازی آباد بردند. من در آن کمیته توسط اکبر خوش پوش بازجویی و شکنجه شدم. بعد به زندان اوین منتقل شدم. در اوین به ده سال زندان محکوم شدم در یک دادگاه چند دقیقه ای. بند 210 زندان اوین بسیار معروف بود و در حال حاضر نیز است. زندانیان را در همان جا بازجویی و شکنجه می کنند و در زیر زمین آن نیز زندانیان را اعدام می کنند. در کشتار 67 اعدام ها با دار زدن انجام می گرفت. خود بهداری اوین نیز در خدمت شکنجه بود. مثلاً پانسمان زخم را با فشار بر روی زخم باز می کردند و یا پنس و قیچی را محکم روی زخم می گرداندند و زندانی را به نوعی شکنجه می کرد. حضور در بهداری مساوی بود با شکنجه گاه. ببینید آن چه که در اوین می گذشت هنوز بخش زیادی از وقایع آن بیان نشده است. برخی از زندانیان در مقابل این مساله قرار می گرفتند که جلو دوربین تلویزیون بروند مصاحبه کنند تا بلکه سریع اعدام شان کنند و از شکنجه های دردناک و تحقیر راحت شوند. به برخی دیگر نیز می گفتند اگر مصاحبه کنند آزادشان خواهند کرد.

آیا شما در ژانویه 1984، به زندان قزل حصار منتقل شدید؟ بلی. در یک سلول یک تخت سه طبقه بود که ما 22 نفر در آن جا زندگی می کردیم. آن قدر هوای اتاق کثیف بود که انسان را بی حال می کرد. دو نفر جلو پنجره که مقابل یک دیوار کشیده بودند می نشستند به بلبل

معروف بودند و آن جا امتیاز داشت چون هوای بهتری داشت. شکوفه دیروز صحبت کرد من در قیامت و تابوت به مدت کمی بودم. بیشترین آزار و اذیت می شدیم. بیست و چهار ساعت زیر کنترل بودیم حتی اگر کسی صرفه و عطسه می کرد مورد شکنجه قرار می گرفت.

من در سال 64 توسط لشکری محاکمه شدم. چشمم باز بود و توانستم چند دقیقه از خودم دفاع کنم. حتی در بهداری اوین روی تخت، زندانی را داد گاهی می کردند. در کشتار 67، در دو زندان کشتار کردند: بخشی در گوهردشت و برخی در زندان اوین. هیئت مرگ یکی بود. یعنی هیئت مرگ هنگامی که در اوین بود در گوهردشت اعدامی نبود هنگامی که این هیئت در گوهردشت بود در اوین اعدامی صورت نمی گرفت. قبلا ما را تهدید می کردند اگر امام فرمان دهد شما را قتل عام می کنیم. آن ها منتظر چنین فرمانی بودند. لاجوردی در مصاحبه هایش می گفت: ما باید فضایی به وجود آوریم که آب خوش از گلوئی زندانیان پایین نرود.

تجربه شما در زندان گوهردشت چه بود؟ مصداقی اشاره به نقشه می کند و می گوید این راهرو مرکزی زندان گوهردشت است که به راهرو مرگ معروف شد. افراد پس از دادگاه در این راهرو می نشستند و می آمدند اسامی افراد را می خواندند و می گفتند این ها را به سلول شان ببرید. این اسم رمز اعدامی ها بود. چراغ های این سالن تاریک بود. اولین روز کشتار در هشتم مرداد بود که ما در انفرادی بودیم به دادگاه بردند. اما بین خودشان بگو و مگو شد ما را به سلول هایمان برگرداندند. سپس ما را دوباره به راهرو مرگ بودم. واکنش پاسداران و هیئت و بازجویان را می شنیدم.

حسینعلی نیری رییس هیئت مرگ بود. او معاون عالی دیوان قضایی بود. اشراقی در حال حاضر یک دفتر وکالت در تهران دارد. رئیسی نفر سوم هیئت مرگ بود که در کشتار 67، 27 سالش بود. مصطفی پور محمدی نیز عضو کمیته مرگ بود و در آن موقع معاون وزارت اطلاعات بود و الان رییس اطلاعات کل کشور است و قبلا نیز وزیر کشور بود. من در کشتار 67، چهار بار به دادگاه هیئت مرگ رفتم. بار نخست دستگیری ام من تعهد داده بودم کار سیاسی نکنم. بار دوم ندامت نامه نوشتم. یکی از کارهای خوب ایرج مصداقی کشیدن و به نمایش گذاشتن کروکی زندان اوین بود. که این جایگاه مخوف برای قضات رؤیت شد و حد اقل دیده شد که زندانیان در کجا نگهداری می شده اند.



مهدی معمار پور در صندل شاهدان

مهدی معمارپور یکی از چند شهودی بود که با شهامت اعتراف کرد که گناهکار است و تواب. لطفا وابستگی سیاسی خودتان را توضیح دهید؟ من هیچ وابستگی سیاسی نداشتم. من بعد از انقلاب فکر می کردم ما باید از دستاوردهای انقلاب حفاظت کنیم. به همین دلیل، من

در فعالیت های سازمان هایی چون چریک های فدایی خلق و سازمان مجاهدین شرکت می کردم. ولی هیچ وابستگی سیاسی به آن ها نداشتم.

شما در سال 1981 شش ماه زندانی شدید چه اتفاقی افتاد؟ من بعد از تظاهرات 30 خرداد در تهران دستگیر شدم. روزی دنبال من آمدند. من در منزل نبودم و دست نوشته ها و کتاب هایم بردند. خواهر مرا هم همراه با خودشان بردند و به مادرم گفتند هر موقع مهدی خودش را معرفی کرد او را آزاد می کنیم.

چرا خواهر شما در زندان بستری شد؟ بعد از دستگیری من، خواهرم امید داشت آزاد شود. اما بازجو به او گفته بود نه تنها آزادت نمی کنیم، بلکه اعدام خواهید شد. این مساله خواهرم را دچار شوک شدید کرد. اما این شوک هرگز خواهرم را رها نکرد. چه مدتی خواهر شما را در زندان نگه داشتند؟ یک روز بیشتر نبود که آزاد شد.

شما دربارجویی هایتان گفته بودید کاره ای نیستید؟ به نوعی خود را تواب نشان می دادید؟ بلی، من باورم این بود که من هیچ کاری نکرده بودم و واقعیت را می گفتم. شاید این را بیشتر عنوان می کردم که من با سیاست کاری ندارم و خوشم نمی آید. این مساله را برخی زندانیان پیش می گرفتند و با تواب نشان دادن خود، شاید آزاد شوند.

شما چگونه اثبات کردید که طرفدار حکومت هستید؟ یک بار مرا صدا کردند و گفتند توبه کردید؟ گفتم بله. آیا حاضرید در اعدام افراد شرکت کنید؟ گفتم بله.

فکر می کردم با این سئوالات مرا آزاد خواهند کرد. اما متأسفانه من و یکی دیگر که در آن بند بودیم بردند و چند نفر را نیز از اتاق های دیگر آوردند. این جمع بیشتر و بیشتر شد. ما را به یک اتاقی بردند و بعد سوار مینی بوس کردند. بردند محلی که اعدام می کنند. صحنه ای دیدم که پاسدارها با ماسک ایستاده بودند. ما هم پشت پاسدارها ایستادیم.

ممکن است توضیح بدهید تقریباً چند نفر بودید؟ فکر می کنم حدود صد نفر بودیم. سه مینی بوس پر بود که بسیاری هم ایستاده بودند. ما که پشت پاسدارها ایستاده بودیم به ما گفتند چشم بندهایمان را باز کنیم. من سعی می کردم خودم را کنترل کنم. اما توان دیدن صحنه را نداشتم. آن کسانی که آوردند قرار بود اعدام شوند. آن ها را چند متری روبروی جلو پاسدارها قرار دادند.

چند نفر قرار بود اعدام شوند؟ از سمت چپ 7 یا 8 نفر را دیدم. اما از سمت راست تا چشم کار می کرد اعدامی ها ایستاده بودند. آیا زن و مرد با هم بودند؟ بلی با هم بودند. آیا سن آن ها حدس زدید؟ بلی. من پشت آن پاسداری که ایستاده بودم مردی روبرویش بود که یک طرفش دختری بود و آن طرفش یک پسر بچه بود. واقعا بچه بود. دختر هم کوچک بود اما روسری سرش بود نمی توانم بگویم چند سالش بود. سه چهار نفر. شاهد بغض و گریه کرد و سکوت مطلق سالن را فرا گرفت!

قاضی: آیا قادر هستید، ادامه دهید؟ بلی. این تصویر بیست و هشت سال است که در مقابل چشمانم قرار دارد. دو نفر دیگر را دیدیم که واقعا بیش از 15 سال نداشتند. دختری بود که با همان صدای لرزانش به سازمانش درود می فرستاد.

بعد چه اتفاقی افتاد؟ گروه شما که در پشت پاسداران ایستاده بودید، می توانید توضیح دهید چه اتفاقی افتاد؟ بلی. مدتی گذشت که به ما گفتند به طرف پاسداران برویم. در همان حال در ردیف ما برخی افتادند و ما جلو رفتیم و به پاسدارها رسیدیم. گفتند دست مان را روی دست پاسدار بگذاریم و ماشه را بکشیم. من هم همین کار را کردم و بعد قرآن خواندند. سپس دستور شلیک آمد و شلیک شد. بعد آن پاسدار به من گفت چرا فشار ندادید. من عقب رفتم. کسی جلو رفت و به اعدامی ها تیر خلاص زد. تعداد اعدامی ها خیلی زیاد بود. آن هایی که نتوانسته بودند جلو بروند و ادارشان کردند جنازه ها در خون غلتیده را به کامیون ها بگذارند. آن ها دو نفری دست و پای اعدام شده گان را می گرفتند و درون کامیون می

انداختند. من باور مذهبی دارم و آدم مذهبی هستم. یک بار هنگامی که نماز می خواندم تنها کسی که می دانست به من چه گذشته است همان خدایی ست که دربالاست. دراین حالت آن قدر گریه و زاری کردم که دیگر یادم نمی آید چه اتفاقی افتاد. بعد از آن برای خودم یک دیوار کشیدم که هنوز هم آن را دارم. من آدمی شده بودم که دستش به خون کسی آلوده است؛ دستیار قاتلی شدم تا یک انسان آزادی خواه کشته شود. این درد را تا آخر عمرم با خودم دارم و خواهم داشت.



صادق ناهومی

صادق ناهومی شاهد بعدیست که دادستانی از او می پرسد: آیا اظهارنامه تان را تایید می کنید؟ بلی. لطفا کمی به بازداشت خودتان درسال 1980 بپردازید؟ از سال 1355 در روند انقلاب سرنوشت خودم را با مسایل سیاسی رقم زدم. در سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، در سازمان جوانان آن پیشگام فعال بودم. در سال 59 دستگیر شدم و پس از یک سال از طریق دادگاه تبریز آزاد شدم. من در آن موقع 17 ساله بودم. از بچه های مجاهدین 13 یا 14 ساله هم در آن جا زندانی بودند. دادگاه فاروق شهبوساری یک دقیقه طول نکشید. گفته بود دادگاه را قبول ندارم از دادگاه بیرونش کردند. دومین نفر یک خانم بود. بعد نوبت من شد فقط حاج آقا "قاضی" بود و یک نفر بغلش بود آدم فاسد معروفی بود که بغل قاضی نشست بود. ایشان از من سؤال کرد کمک های مالی که قبض هایش را دارید از کجا آوردید؟ من هم نگفتم از کجا. خیلی سریع و بدون وکیل هم تمام شد. اتهام شما چی بود؟ در آن زمان جرم ما (سازمان چریک های فدایی خلق ایران (اکثریتی) این نبود که مخالف جمهوری اسلامی باشیم. ما مخالف جمهوری اسلامی نبودیم. اطلاعاتیه هایی که پخش کرده بودم و به این دلیل مرا گرفته بودند اتفاقا در دفاع از جنگ میهنی و تشویق مردم برای رفتن به جبهه های جنگ بود. پس از یک سال مرا به زندان بسیج بردند. به عنوان خوش آمدگویی یک سیلی توی گوش من زدند. بعد یک کاغذ گذاشتند که همه چیز را بنویسم. صبح مرا بردند تا ساعت 12 شکنجه ام کردند.

ما شنیدیم که در این زندان، 17 نفر را بدون محاکمه اعدام کردند. همه آن ها را من می شناختم. من که هفده سالم بود و برخی از آن ها را از مدرسه می شناختم دو سه سالی از من کوچک تر بودند. یکی از اعدام شدگان که اعدام شده بود، دو روز بعد، آزادیش از زندان تبریز آمد.

شما در ژانویه 81 آزاد شدید. بعد در سال 62 و با ضربه به حزب توده، سازمان اکثریت هم ضربه خورد یک سازمان مخفی درست کردند که رژیم نفوذی های زیادی در آن جای داده بود. من هم با سازمان در ارتباط بودم. سال 65 پس از کنگره در تاشکند که فیلم آن در دست رژیم

بود و به بچه ها در زندان اوین نشان داده بودند من دوباره دستگیر شدم. دو سال اول هیچ محاکمه ای نداشتم. پس از آن به پنج سال زندان محکوم شدم آن دو سال را حساب نکردند. مادرم می گفت از مادران زندانیان شنیده بودم اگر دست گیری کسی را انکار کنند، احتمالاً اعدامش کرده اند. از این رو، مادرم خیلی نگران شده بود. اتهام شما چی بود؟ این بارسرنگونی حکومت اسلامی و محاربه با خدا بود. اینها، یک سؤال را حداقل چهل پنجاه بار می پرسیدند تا چیزی پیدا کنند. نصف شب برای بازجویی می آمدند و نوار آهنگران را با صدای بلند می گذاشتند و می زدند تا به سئوالات آن ها جواب مثبت دهید. محاکمه رسمی شما چه مدت طول کشید؟ حاج آقا قاضی نماینده مجلس شده بود. این بار شهر ما قاضی شرع نداشت. از این رو، من بدون محاکمه حدود دو سال در زندان شهربانی بودم. سرانجام با فشار مادرم یک آخوند را از تبریز آوردند که دادگام ده دقیقه طول نکشید و روز بعد به من خبر دادند پنج سال زندان برایم بریده اند.



محمد رضا آسو در پشت میز شاهدان

محمد رضا آسو شاهد دیگر بود: ما تعدادی زندانی بودیم که شبانه به پادگان ولی عصر دزفول بردند نخست گفتند دوش بگیریم. سپس به ما کفن پوشاندند و سوار مینی بوس کردند که من توانستم دستم را باز کنم و در حالی که مینی بوس در حال حرکت بود پنجره را باز کردم و خودم را به بیرون پرت نمودم. همان شب 44 نفر را در پادگانی که ما را می بردند ببرند، اعدام کردند. من شانس آوردم که در رفتم. چون تاریک بود کسی مرا تعقیب نکرد.



دادگاه مردمی محاکمه جمعیوری اسلامی  
شهره قنبری

شهره قنبری شاهد است که در سال 60 همراه با خواهرش دستگیر می شود. یک خواهر نوجوانش هم چند ماه پیش دستگیر شده بود. شهره از شکنجه های سیستماتیک که در بند بر همه اعمال می گشت می گوید و شهادتش را با یاد عزیزانی که از دست داده به پایان می رساند. من درباره شهره زیاد یادداشت برداشتم. اما همه زندانیان با وصف اینکه گزارش خود را در شهرهای مختلف نوشته بودند و چه بسا بعضیها همدیگر را نمی شناختند اما حرفهایشان در رابطه با زندان و شکنجه و رفتار زندانبانان تقریباً یکی بود.



حوریه جهان پور معلمه دبیرستان و آموزشگاه پرستاری

خانم حوریه جهانپور معلم اخراجی شاهد بعدی بود؛ دادستان گفت: لطفا خودتان را معرفی کنید؟ من حوریه جهان پور هستم. من هم در دبیرستان درس می دادم و هم در آموزشگاه پرستاری در شیراز.

شما اقلیت بهایی هستید؛ در مورد وضع بهائیان توضیح دهید؟ همه بهائیان در جمهوری اسلامی وضع شان دگرگون شد. حدود یک سال طول کشید که به مرور زمان، بهائیان را از ادارات و موسسات رسمی کار اخراج کردند. از جمله خود من. بعد به خانه های بهائیان تعرض کردند. ازدواج بهایی را به رسمیت نشناختند. حق استخدام شدن نداشتند. شما گفتید یک مقام شناخته شده در رسانه ها به بهایی ها حمله کرده آیا می توانید در این مورد توضیح بدهید؟ بهائیت را بر اساس الهامات شیعه قبول نداشتند و روحانیون ریختن خون آن ها را مجاز دانسته اند. در طول تاریخ دیانت بهایی علمای اسلامی تلاش کرده اند بهائیت را از بین ببرند. این ها می گویند بهایی ها آدم های کثیفی هستند؛ خدا ندارند و مسایلی از این قبیل را در جامعه بازتولید می کنند. یکی از امام جمعه های شیراز در مسجد مردم را تحریک می کند که به خانه های بهائیان حمله کنند. خانه های بهائیان را در شیراز آتش زدند و غارت کردند. آن روز به حدود 400 خانه بهایی حمله کردند. در حالی که خیلی از همشهریهای شیرازی به بهائیان کمک می کردند. همان روز آیت الله محلاتی در تلویزیون اعلام کرد که بهائیان فرقه ضاله هستند. شما را بر چه اساسی اخراج کردند؟ صبح رفتم مدرسه رییس مدرسه گفت از سوی آیت الله خمینی ومراکز رسمی دستورآمده که بهاییها را اخراج کنند به این شکل مرا اخراج کردند.

من دو بار دستگیر شدم. در کنار خیابان پاسداری مرا صدا کرد و کارت شناسایی و اسلحه اش را نشان داد و کیف مرا گرفت. چشم بسته پرونده درست کردند و روی پرونده من فقط نوشتند: حوریه جهان پور. بهایی. در طول بازجویی ها شکنجه شدم و بعد آزاد شدم و اما بعداً متوجه شدم آن ها مرا زیر نظر گرفته اند. آن ها، اولین سئوال شان از ما این بود که شما بهایی هستید؟ ما هم گفتیم بلی. خانه را گشتند. اسامی را پرسدند. تمام کتاب های بهایی

و معمولی و حتی قرآن را بردند. پدرم اعتراض کرد اما گفتند شما به قرآن اعتقاد ندارید. من و شیرین را بردند. مدتی طول کشید پرونده تشکیل دادند و 12 شب ما را به سلول بردند. بعد بازجویی ها و شکنجه و دادگاه ها شروع شد. یک روحانی و کنار دستش یک منشی بود که آن هم ملای جوانی بود، ما را دادگاهی کردند. این روحانی خیلی به من اهانت کرد. آیا به شما وکیل مدافع دادند؟ نه.

شیرین داربند، دوست نزدیک من و فارغ التحصل رشته جامعه شناسی بود. او بیشتر با ما بود چون پدر و مادرش در خارج بودند. شیرین با من دستگیر شد. یکی از سئوالاتی که از او کرده بودند این بود که چقدر استقامت می کنید؟ شیرین مقاومت کرد. سر انجام شیرین را در 19 جون سال 1983، همراه با چند زن دیگر در زندان کشتند. زندانی را آن قدر شکنجه می کردند و کف پایش شلاق می زدند که آن ها نمی توانستند حتی سر پا بایستند. اما با این وجود، زندانی را وادار می کردند روی پای زخمی خود راه بروند. برای مثال، من در زندان دو خانم نسبتا مسن به نام های ظاهرپور و یلدا را می شناختم که در زندان آن ها را شدیداً شکنجه کرده بودند و پاهایشان آسیب دیده بود. آن ها را نیز اعدام کردند.



نادر بوکائی شاهد بعدی (فرهاد اسم مستعار)

شاهد بعدی نادر (فرهاد) بوکایی است. دادستانی: بعضی از سئوالات من ممکن است تکراری باشد اما تلاش ما این است که ادله به دست قضات بدهیم. نادر بوکائی: من پنج سال به زندان محکوم شدم اما هشت سال زندان کشیدم. به غیر از کمیته محلی که مرا دستگیر کرده بود به کمیته مرکزی بهارستان بردند و سپس به زندان اوین منتقل شدیم. مرا 23 آذر 60، به زندان اوین بردند. از آذر 60 تا فروردین 65 من در دو واحد 1 و 3 قزل حصار بودم. فروردین 60، به زندان گوهردشت منتقل شدم و در بند هشت بودم. بعد از کشتار 67، در دی ماه 67 آزاد شدم. ما تریلی بزرگ حمل گوشت دیدیم. ما خبری شنیدیم که تعداد زیادی از مجاهدین را بردند در زندان اوین اعدام کردند. ما هیچ وقت فکر نمی کردیم دار بزنند. به زندانیان نگفتند می خواهیم شما را اعدام کنیم. شاید می گفتند تعدادی عقب نشینی می کردند و اعدام نمی شدند. مثلاً عباس از سازمان پیکار در بند ما بود و می دانست اعدام خواهد شد ایستاد و اعدام هم شد. اما خیلی ها نمی دانستند. همانطور که در پیش اشاره کردن، من اول بهمن 1259 دستگیر شدم و هشت سال در زندان بودم. در اوین و کمیته مشترک و قزل حصار بودم در دی ماه 1367 آزاد شدم. در آن زمان در قزل حصار کرج بودم. در همان بندی که مهدی اصلانی بود. در اتاقی که من بودم فقط گنجایش 18 نفر داشت، اما حدود صد نفر در آن بود.

ششم شهریور 67 ده صبح آمدند سراغ بند ما. من رفتم اتاق داود لشکری. اسم و اتهام مرا پرسید: گفتم راه کارگر. گفت مصاحبه می کنی، گفتم نه. گفت مسلمانی؟ پاسخ من این بود من باید در این مورد تحقیق کنم. در زندان هم نمی شود. گفت رک جواب دهید: مسلمانی یا



نه؟ و حرف زیادی نزن خدا را قبول داری یا نه. باز من همان جواب را دادم. گفت این آسمان ها و کهکشان ها تحقیق می خواهد؟ آن پیزرن هفتاده ساله می گوید خدا و خدا تحقیق می خواهد. به پاسدار گفت ببر بیرون تا تحقیق کند. نهم شهریور ساعت نه صبح آمدند و ما را بردند پایین ببرند دادگاه. می برند یک بند فرعی در کنار دادگاه. ما را، حدود 45 نفر آن جا جمع کردند. اما چند نفر را برده بودند ما از وضع آن ها خبر نداشتیم. در دستشویی هائی نوشته بودند بچه ها را اعدام می کنند.

ناصریان آمد و یکی یکی ما را از بند بیرون آورد و تک تک می پرسید مسلمانی: جواب می دادی آره. من نفر دهم بودم همین جواب ها را دادم. اما با مشت و لگد ما را به انفرادی برگرداندند. این دفعه داود لشکری آمد. گویا به نیری می گوید این افراد مسلمان نیستند و دروغ می گویند. داود لشکری آمد و سؤال کرد کسی هست مسلمان نباشد کسی دستش را بالا نیاورد. کمی فحش داد و رفت. ما دوباره به پیش هیئت مرگ رفتیم و خیلی ها نرفتند و زنده ماندند.



### خانواده زندانیان سیاسی

روز آخر جلسه دادگاه گروهی از دست اندرکاران و خانواده های جان باختگان در فرصتی دو ساعته که قضات برای شور رفته بودند، میزگردی تلویزیونی تشکیل دادند که در آن به گرداندگی سحر دختر جوان حقوقدانی که در هنگام دستگیری و از دست دادن والدینش فقط سه سال داشته به بحث و پرسش و پاسخ پرداخته شد و در پایان نظرات حضار، تا آن جا که وقت اجازه می داد، نیز شنیده شد.



پروفسور پیام اخوان یکی از سر پرستان دادستانی در حال سخنرانی افتتاحیه دادگاه



سیر جفری نایس یکی دیگر از سرپرستان دادستانی دادگاه ایران تریبونال در لاهه



بخشی از شاهدان و شاکیان در سالن دادگاه

پس از میز گرد برگزارکنندگان، قاضیان بر جایگاه خود جای گرفتند. دادگاه جمهوری اسلامی ایران را به جرم جنایت علیه بشریت محکوم کرد. دختران و پسران خانواده‌های جانباختگان به هر کدام از قاضیان دسته‌گلی تقدیم کردند و هریک از قاضیان در پشتیبانی از مردمان ملت‌های ایران سخنی گفتند. از جمله موتوآ بیان کرد: "در شهادت‌ها و چهره‌هایتان حس انتقام نبود، بلکه امید بود برای آینده‌ای بهتر."

دادگاه با موزیک غم‌انگیز پاییز آمد و سپس سرودخوانی شرکت‌کنندگان که عکس‌های جانباختگان را دست‌ها داشتند پایان یافت.

جمعا در این دادگاه 19 نفر از شاهدان حاضر شنیده شدند و اگر من همه آنها را نیاورده ام عذر می‌خواهم چون حجم عکستا و مطالب زیاد بودند که آرزو دارم در فرصتی دیگر بتوانیم این کار را انجام دهیم. من مطالب را بر مبنای یادداشت‌هایم و برخی از نوار رسانه‌ها استفاده نموده و نگاشته‌ام.



عکس شهیدان و اعدامی های دهه 60



همبستگی و سولیداریتی با خانواده هائی که فرزندان و برادران و شوهران خود را از دست داده بودند

[http://www.youtube.com/watch?feature=player\\_embedded&v=91oUIWg-xDM&list=UUR3SDin3jTpPIztcG-vsZnQ](http://www.youtube.com/watch?feature=player_embedded&v=91oUIWg-xDM&list=UUR3SDin3jTpPIztcG-vsZnQ)

فیلم دادگاه ایران تریبونال در لاهه

دکتر گلمراد مرادی  
[Dr.g.moradi41@gmail.com](mailto:Dr.g.moradi41@gmail.com)  
[www.golmoradmoradi.com](http://www.golmoradmoradi.com)

هایدلبرگ آلمان فدرال 4.11.2012

---

منبع: [www.peshmergekan.com](http://www.peshmergekan.com)